فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc502561191)

[نسبت اطلاق و تقیید 2](#_Toc502561192)

[اطلاق و تقیید در عالم ثبوت و اثبات 3](#_Toc502561193)

[عالم ثبوت و درون 4](#_Toc502561194)

[تناقض اطلاق و تقیید 5](#_Toc502561195)

[سلب و ایجاب، ملکه و عدم ملکه 7](#_Toc502561196)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ نسبت اطلاق و تقید**

# اشاره

بحث در مقدمه دوم بود که بعضی این مقدمه را اضافه کردند، البته مقدمه دوم را که امکان تقیید باشد، در کفایه به‌عنوان یک مقدمه به شمار نیاورده‌اند، اما بعضی دیگر این را جزء مقدمات آوردند که اطلاق درجایی قابل‌استفاده است و مقدمات حکمت تمام می‌شود که علاوه بر اینکه مولا در مقام بیان تمام مراد هست، ممکن بوده است که قید بزند و نزده است.

این امکان تقیید و عدم تقیید در شرایط امکان تقیید، به‌عنوان یک مقدمه در پاره‌ای از نظرات به‌عنوان یک مقدمه مستقل آمده است، گرچه در کفایه ذکر نشده است، البته این‌طور نیست که صاحب کفایه به این مسئله توجه نداشته باشد، در بحث واجب تعبدی و توصلی و اینکه می‌شود آنجا اطلاق را جاری کرد یا نه، خود ایشان در کفایه بحث کرده‌اند، در جای دیگری بحث کرده و همین مسئله‌ای که امکان تقیید لازم است، یا لازم نیست را موردتوجه قرار داده است، بنابراین نمی‌شود گفت که صاحب کفایه به‌طورکلی از این مقدمه غفلت داشته است، در چند مورد دیگر در کفایه مباحثی دارد که با این مقوله ارتباط برقرار می‌کند.

همین‌که به‌عنوان یک مقدمه مطرح‌شده، ما باید استفراغ وسع بکنیم و استیعاب بحث داشته باشیم که ببینیم این بحث از چه قرار است، پس امکان تقیید و عدم تقیید ما را به اطلاق می‌رساند، بنا بر آنچه بعضی ادعا کرده‌اند، اگر امکان تقیید نبود، نمی‌شود اطلاق را به مولا نسبت بدهیم.

# نسبت اطلاق و تقیید

برای بررسی این مسئله باید نگاهی بی‌افکنیم به یک موضوع بنیادی‌تری که عبارت است از اینکه نسبت بین اطلاق و تقیید چیست؟ چون وقتی ما می‌توانیم بگوییم که امکان تقیید جزء مقدمات اطلاق است که نسبت اطلاق و تقیید را عدم و ملکه بدانیم، اگر این‌طور نسبت سنجی شد، طبعاً بایستی گفت که اطلاق همان «عدم القید فی ما من شأنه القید» است، اما اگر گفتید که این نسبت چیز دیگری است، ممکن است که این مقدمه نشود، پس مقدمیّت امکان تقیید برای متکلم و مولا، متوقف است بر آنکه نسبت بین اطلاق و تقیید را ملکه و عدم ملکه بدانیم، به این دلیل است که بحث پایه می‌شود اینکه نسبت بین اطلاق و تقیید چه نسبتی است؟ و اتخاذ مبنا در این بحث بنیادی، روی آن بحث اثر خواهد گذاشت.

به این دلیل است که ما قبل از اینکه به مسئله امکان تقیید و نقش آن در اطلاق به طور مستقیم بپردازیم، یک مبحثی پیرامون نسبت بین اطلاق و تقیید را باید باز بکنیم، میان اطلاق و تقیید چه نسبتی است؟

باید به بحث نسبت، بپردازیم که بحث مقدمی می‌شود، بعد به اصل بحث برمی‌گردیم، چند جلسه‌ای برای این مقدمه باید بحث بکنیم، برای اینکه وارد این بحث بشویم، مسیری که برخی از بزرگان طی کردند، اولین نکته‌ای که در مقدمه این بحث نسبت‌سنجی میان اطلاق و تقیید باید توجه کرد، این است که اطلاق و تقیید را تقسیم می‌کنند به دو نوع و در هرکدام این سؤال را به بحث می‌گذاریم، آن دو مرحله از اطلاق و تقیید که باید به صورت جداگانه در نسبت سنجی موردتوجه قرار بگیرند، عبارت‌اند از:

# اطلاق و تقیید ثبوتی و اثباتی

1 – اطلاق و تقیید در عالم ثبوت

2 – اطلاق و تقیید اثباتی و در عالم استظهار از الفاظ مولا

چطور دو اطلاق و تقیید هست؟ یک‌بار است که کاری به سخن مولا و کلام او و استظهار از کلام او داریم، این مرحله دوم؛ اطلاق و تقیید اثباتی است، به طور مثال مولا این سخن را گفته، از این سخن استظهار بکنیم، بگوییم که این سخن اطلاق دارد، بعد با یک قاعده‌ای بگوییم که در باطن هم مراد مولا این است، در جد و عقیده‌اش این است، اما این مقام اثبات یک عالم ثبوتی دارد، اراده جدیه مولا دارد که قبل از اینکه حتی در قالب الفاظ ابلاغ‌شده دربیاید، در درون عالم اراده مولا، شکل گرفته است، این طبیعت کار است، بنابراین بر اساس این، اطلاق و تقیید دو مرحله دارد:

1 – اطلاق و تقیید عالم ثبوتی و درونی مولا که مولا در عالم درون خودش، قبل از اینکه سخنی بگوید، در اراده جدیه باطنیه خود که همان عالم ثبوت است، یک‌بار اراده جدیه‌اش بر اکرام عالم به نحو مطلق است، یک‌بار هم اراده جدیه‌اش بر این است که عالم عادل را می‌خواهد اکرام بکند.

در متن واقع اراده یا روی اکرام مطلق عالم آمده است، یا روی اکرام عالم عادل آمده، این دو نوع اراده جدیه و باطنیه است که در مولا وجود دارد.

2 – مرحله دوم اطلاق و تقیید در عالم اثبات است، در مرحله‌ای که می‌خواهیم از کلام او چیزی را در اراده استعمالیه او استظهار کنیم، می‌گوییم به این صورت گفته است و این‌طور درخواستی دارد، اینکه این‌طور گفته و ما با یک قواعدی می‌گوییم این مطلق یا مقید است، این چیز دیگری است.

مرحله دوم وقتی ارزش دارد که یک اصالة التطابق داشته باشد، بگوییم که این‌طور از کلام فهمیدیم، قانون عقلایی است که هرکسی هر چیزی بگوید، همان را درواقع می‌خواهد، اراده استعمالیه‌اش با اراده جدیه‌اش منطبق است.

در همه‌جا به همین صورت یک عالم ثبوت و یک عالم اثبات هست که در اطلاق و تقیید نیز این چنین است. احکام یک عالم ثبوت و یک عالم اثباتی دارد که در قالب الفاظ درمی‌آید، استظهارات بر اساس قانون محاوره بر این الفاظ حاکم است، اما چیزی در عالم باطن وجود دارد که آن درواقع مکشوف از همین راه است، اصلی است که در این آینه الفاظ تجلی پیدا می‌کند، این دومرحله‌ای است که در همه‌جا هست، در اطلاق و تقیید گفته‌شده که باید اینجا جدا بشوند.

نسبت میان اطلاق و تقیید چیست؟ در دو مرحله بحث می‌کنیم:

1 – در مرحله عالم ثبوت

2 – مرحله عالم اثبات اظهار شده به الفاظ و عالم محاوره لفظی بر اساس قوانین عقلائیه

# نظرات در نسبت اطلاق و تقیید ثبوتی

اما مقام اول که نسبت‌سنجی میان اطلاق و تقیید ثبوتی است، یعنی قبل از اینکه متکلم صحبت بکند، وقتی اراده دارد به طور مثال بگوید عالم را اکرام بکن، آیا مقصودش همه علما است، یا عالم خاصی مدنظرش است؟ این دو نوع اراده که در عالم ثبوت است، در مقام اول موردبحث قرار می‌گیرد و مورد سؤال هست که نسبت بین این دو چیست، نسبت بین آن اراده جدیه‌ای که متکلم در عالم درون خود نسبت به اکرام عالم دارد، همه علما را در برمی‌گیرد یا فقط عالم عادل مدنظر است، عالم مطلق است و عالم عادل مقید است، در اینجا سه نظریه وجود دارد:

## 1. نسبت تضاد

اولین نظریه در نسبت، نظریه تضاد است که می‌گوید این دو ضدین هستند، لحاظ اطلاقی با لحاظ تقییدی، دو امر لحاظی وجودی هستند که میان آن‌ها غایة الخلاف است. تعریف تضاد که در منطق ذکرشده، بر این دو صادق است، تضاد یکی از اقسام تخالف است، مفاهیم چند قسم دارد، یک قسمش مفاهیم متخالف است، تخالف به چهار نسبت تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: تضاد، تناقض، ملکه و عدم ملکه و تضایف.

اطلاق و تقیید در تقسیم اول در گروه متخالفین قرار می‌گیرند، گروه متخالفین چهار صورت دارد، نسبت میان دو مفهوم متخالف؛ تضاد، تناقض، ملکه و عدم ملکه و تضایف است، مبنای تقسیم چهارگانه این است که این دو امری که متخالفین هستند، یا وجودیین هستند، یا وجودی و عدمی هستند، اگر وجودیین باشند، یا تضاد و یا تضایف هستند، اگر وجودی و عدمی باشند، یا تناقض است و یا ملکه و عدم ملکه است.

نسبت بین اطلاق و تقیید ثبوتی، یعنی در عالم اراده جدیه یا عالم را مطلق می‌بیند، یا عالم را با قید می‌بیند، نظر اول این است که این‌ها دو حالت وجودی هستند که میان آن‌ها غایة الخلاف است، قیودی که در تضاد بیان شده است، بر این‌ها صادق است، لذا این‌ها باید به‌عنوان متضادین در نظر گرفته بشوند، نظر آقای خویی، آیت‌الله وحید این است که این‌ها متضادین هستند، در این نظر، هم تقیید و هم اطلاق یک امر وجودی است، در این صورت جای تضایف نیست، لذا تضاد می‌شوند، اما نظر دوم و سوم، این‌ها را امرین وجودیین به شمار نمی‌آورد، بلکه وجودی و عدمی به شمار می‌آورد.

## 2. نسبت ملکه و عدم ملکه

نظر دوم؛ ملکه و عدم ملکه است که تقیید ملکه و اطلاق عدم ملکه می‌شود، اطلاق در نظر دوم وجودی نیست، اطلاق عدم القید است فی ما من شأنه القید، حتی اطلاق ثبوتی این‌طور است، در عالم درون وقتی اراده به اکرام به نحو مطلق دارد، یعنی فقط عالم را بدون هیچ قیدی لحاظ می‌کند، این نظر دوم است که مرحوم نائینی، حضرت امام و جمع زیادی بر این نظر هستند و قائل هستند که اطلاق عدمی است، در برابر تقیید که وجودی است، منتهی نه مطلق عدم، بلکه عدم فی ما من شأنه القید است که عدم ملکه است.

## 3. نسبت تناقض

نظر سوم این است که نسبت بین این‌ها، نسبت تناقض یا سلب و ایجاب است که مرحوم شهید صدر و مرحوم آقای تبریزی در گروه سوم قرار می‌گیرند، می‌گویند نسبت بین اطلاق و تقیید، نسبت عدم و وجود است و عدم در اطلاق هم، عدم فی ما من شأنه التقیید نیست، بلکه عدم القید به طور مطلق است، شأنیّت در اینجا دیده نشده است، وقتی شأنیّت نباشد، همان تناقض سلب و ایجاب می‌شود، البته بعد مرحوم شهید صدر یک ملاحظه‌ای دارد که جنبه فردی دارد.

نظر چهارمی در اینجا نیست که بگوید میان اطلاق و تقیید تضایف است، مثل متقدم و متأخر و امثالهم نیست.

پس دو مفهوم متخالف چهار صورت دارند و در اینجا سه صورت فرض دارد و قائل دارد، تضایف در اینجا قائلی ندارد.

# مبنای اتخاذ رأی در نسبت اطلاق و تقیید ثبوتی

قاعده و روش تعیین اینکه دو امر متخالف چه نسبتی از این نسب اربعه دارند، به دو نکته محوری برمی‌گردد، این دو نکته محوری، مبنای اتخاذ رأی در این مسئله است، دو نکته محوری عبارت‌اند از:

نکته اول: تقیید را می‌دانیم یک امر وجودی است، وقتی در اراده جدیه‌اش این است که عالم عادل مطلوب اوست که مورد اکرام قرار بگیرد، این‌یک امر وجودی است، آیا اطلاق مثل تقیید یک امر وجودی است، یا اینکه اطلاق یک امر عدمی است؟ اگر گفته شد که اطلاق امر وجودی است، نظریه اول که مرحوم آقای خویی و آیت‌الله وحید گفتند، است، می‌گویند که اطلاق امر وجودی است، تقیید هم امر وجودی است، اما لا یجتمعان هستند که تضاد می‌شود، تضاد هم دو امر وجودی هستند که در موضوع واحد، بینهما غایة الخلاف است و در موضوع واحد قابل‌جمع نیستند.

سؤال اول قائل به قول اول را از آن دو قول جدا می‌کند، اگر در پاسخ به این سؤال که اطلاق وجودی یا عدمی است، کسی گفت وجودی است، تحت قول اول قرار می‌گیرد، اگر گفت اطلاق امر عدمی است، در این صورت از قول اول بیرون می‌رود، در قول دوم و یا قول سوم قرار می‌گیرد، سؤال اول موضع شخص را نسبت به اینکه در گروه اول قرار بگیرد، یا اینکه در دو گروه بعدی، مشخص می‌کند، اگر گفتیم اطلاق وجودی است، در قول اول قرار می‌گیرد، اگر گفتیم که عدمی است، در یکی از دو قول دیگر قرار می‌گیرد.

نکته دوم: نکته دوم این است که اگر گفتیم اطلاق عدمی است، آیا در این عدم شأنیت رعایت شده و عدم شأنی است یا اینکه شأنیتی در آن وجود ندارد، اگر عدم شأنی باشد، نبود بینایی فی ما من شأنه البصر بوده و شأنیّت در این عدم ملحوظ است، قول دوم است که قول مرحوم نائینی و حضرت امام است و اطلاق و تقیید ثبوتی ملکه و عدم ملکه می‌شود، اگر گفتیم که اینجا شأنیتی ملحوظ نیست، اطلاق سلب مطلق و قول سوم می‌شود.

پس در سؤال اول، پاسخی که می‌گیرید، یک مرحله شما را جلو می‌آورد، در سؤال دوم به آخر خط می‌رسیم، اگر به سؤال اول جواب دادید که اطلاق امر وجودی است، در همان‌جا تکلیف نهایی می‌شود، قائل به قول اول می‌شوید، اما اگر گفتیم اطلاق امر عدمی است، سؤال دوم مترتباً مطرح می‌شود که این عدم شأنی است یا مطلق است، اگر عدم شأنی باشد، قائل به قول دوم می‌شوید، اگر عدم غیر شأنی و مطلق و عام باشد، می‌شوید قائل به قول سوم که سلب و ایجابی است که شهید صدر و برخی بزرگان فرمودند.

در سؤال دوم که مترتب بر سؤال اول است، چون در سؤال اول اگر کسی گفت وجودی است، دیگر نوبت به سؤال دوم نمی‌رسد، اما اگر گفت که عدمی است، نوبت به سؤال دوم می‌رسد که عدم مطلق یا عدم شأنی است.

# فرق سلب و ایجاب و ملکه و عدم ملکه

فرق عدم و ملکه و عدم تناقض یا عدم سلب و ایجاب، در منطق ذکر شده است، این است که یک‌بار گفته می‌شود که نابینایی مقابل بینایی بدون لحاظ شأنیّت بینایی است، در این صورت سلب و ایجاب است اما اگر نابینایی درجایی که شأنیّت بینایی دارد، در این صورت عدم و ملکه است.

فرق میان نسبت وجودی و عدمی این است که در سلب و ایجاب، لا یجتمعان و لا یرتفعان هستند، بینایی و عدم بینایی به نحو مطلق، شمول دارد، هر چیزی یا باید بینا باشد، یا بینایی در آنجا نباشد، ملکه و عدم ملکه واسطه است، برای اینکه قید شأنیّت است، لذا در مثل دیوار و کوه و امثالهم صدق نابینایی نمی‌کند، برای اینکه شأنیّت در آن ملحوظ نشده است.

مقدمه دوم این بود که اطلاق درجایی است که امکان تقیید باشد، برای اینکه ببینیم این مقدمه صدق می‌کند یا نمی‌کند، درست است یا درست نیست، باید ببینیم که نسبت چیست، وارد بحث نسبت شدیم، می‌بینیم یک‌قدم باید جلوتر برویم، یک سؤال دیگری را باید جواب بدهیم و آن این است که اطلاق امر وجودی یا عدمی است، اگر عدمی شد، ببینیم عدم مطلق یا عدم شأنی است.

برای اینکه پاسخ بدهیم که این اطلاق امر وجودی یا عدمی است، باید ببینیم در باب اطلاق چه باید گفت و انظار مختلف در آنجا چه اقتضایی دارد.

# لابشرط قسمی بودن اطلاق

اطلاق همان لا بشرط قسمی است، لا بشرط قسمی معنایش این است که عالم را دیده است، توجه به قیود هم دارد، نه مقید به وجودش کرده که بشرط لا است، نه مقید به عدم کرده که بشرط لا است، بلکه لا بشرط قسمی است، سؤال این است که این لا بشرط قسمی و اطلاق، آیا وجودی است یا عدمی است؟ این برمی‌گردد به اینکه در اینجا اطلاق لحاظی است، یا فقط عدم لحاظ قید است، در پاسخ به سؤال اول که اطلاق وجودی یا عدمی است، این سؤال وجود دارد که اطلاق در همان اطلاق ثبوتی اراده جدیه، لحاظ سریان و جریان است، یا عدم لحاظ قید است؟ ریشه‌ای‌ترین سؤال این است.

برای اینکه پاسخ بدهید که اطلاق وجودی یا عدمی است، باید تحلیل بکنید، در تحلیل بسنجید که در اطلاق اراده جدیه، سریان و جریان را لحاظ می‌کنید، یا مقید بودن را لحاظ نمی‌کنید؟

وقتی در ذهن این است که باید عالم اکرام بشود و قید عادل در اینجا نیست، آیا فقط نفی قید می‌شود، فقط عالم اکرام می‌شود و قیدی هم لحاظ نشده است، یا اینکه لحاظ سریان در اینجا وجود دارد؟

این مطلبی است که آقای خویی و آیت‌الله وحید را از سایرین جدا کرده است، آقای خویی می‌فرمایند یک نوع لحاظ سریانی در اینجا هست، لذا اطلاق ثبوتی یک حالت وجودی دارد، دیگران می‌گویند که در اینجا لحاظ وجودی نیست، تقریباً همه قبول دارند که عام و خاص نسبتشان تضاد است، برای اینکه در عام لحاظ سریان شده است، بعد لفظ برای آن ایجاد می‌کند، عام لفظ عموم دارد و در اراده جدیه هم لحاظ از عموم و سریان دارد، ازاین‌جهت در نسبت میان عموم و خصوص خواه ثبوتی یا اثباتی تضاد است، علتش این است که در عموم لحاظ سریان شده است، از یک نگاه کلی افراد را دیده است و همه را مدنظر قرار می‌دهد، وقتی همه را مدنظر دارد، یعنی تنوع قیود عالم را دیده است و می‌گوید عالمی را که می‌گویم اکرامش بکن، همه این‌ها را در برمی‌گیرد، البته در آنجا نمی‌خواهد بگوید خصوصیات فرد بالعرض اراده من است، بلکه همان فرد بالذات است، اما سریان و جریان است.

در اطلاق یک نظر این است که چیزی شبیه عموم است، یعنی یک لحاظ سریان دارد، نه به آن قدرت و استحکام و شدتی که در عموم بود، ولی به یک صورتی لحاظ سریان دارد، در این صورت قول اول است که مرحوم آقای خویی و دیگران می‌فرمایند، البته آقای خویی نمی‌خواهند بگویند که اطلاق اخذ قیود است، یعنی همه قیود را دیده است و در مراد خودش می‌آورد، بلکه قیود را ندیده است، غیر از اصل اینکه در اراده جدیه موضوع را محور حکم قرار داده، یک لحاظ سریان و جریان دارد، در نقطه مقابل کسانی هستند که می‌گویند این‌طور چیزی نیست، اطلاق یعنی موضوع من این است و قیودی که در اینجا می‌توانستم بزنم، هیچ‌کدام را لحاظ نکردم.